

برنامه ليله صعود حضرت بهاء الله

۱. مناجات شروع از آثار حضرت عبدالبهاء ، هوالبهي ای رب کریم تو شاهی ...
۲. قسمتی از کتاب مستطاب اقدس
۳. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ، هوالبهي ای احبای الهی اگرچه از سنان ...
۴. منتخبی از مدح و ثنایی از بیت العدل اعظم
۵. کتاب 'عهدي

تنفس

۶. مناجات جمال قدم ، الها معبودا مسجودا این مشت خاک را...
۷. لوح حضرت عبدالبهاء ، هوالبهي ای بلبل خوش الحان گلشن عشق ...
۸. شمه ای از مصائب وارده بر جمال مبارک
۹. قره کهر

تنفس

۱۰. مناجات از قلم اعلی ، پاكا پادشاها...
۱۱. لوح مبارک مریم با مطلع "مریما عیسی جان" ...
۱۲. کلمات مبارکه عالیات
۱۳. شعر صعود جمال قدم
۱۴. خاطره میرزا حیدر علی

۱۵. مناجات از حضرت بهاءالله ، الها معبودا ملکا ...

۱۶. مناجات حضرت ورقه علیا به مناسبت صعود حضرت بهاءالله

۱۷. شرح صعود

۱۸. لوح مریم ، هوالمحزون فی حزنی

۱۹. زیارتنامه

۲۰. پس از صعود

۲۱. مناجات خاتمه از جمال مبارک ، الهی الهی اولیای خود را حفظ فرما...

هوالبهی

ای رب کریم ، تو شاهی و آگاهی که در این ششدر فراق چنان مهجورم و محصور و مغموم و مهموم که نفَس ، منقطع و دمی آسایش ، منسلب است . چشم ، گریان است و دل ، بریان و جگر ، سوزان و شعله داغ اشتیاق ، نمایان . مهربان یزدانا ، مرحمتی فرما و آیت رحمتی بنما . این فرقت پر حرقت را پایانی بخش و این درد بی درمان هجران را نهایتی ده . این ذره نابود را چه ثمری و این هستی مفقود را چه اثری . در ایام ظهور که موسم سرور بود دمی نیاسودم . حال که شام هجران است و زمانِ حرمان چگونه صبر و شکیب آرم و از آسایش نصیب برم . تو مقتدری و توانایی ، این سم فراق را به تریاق وصال زایل کن و این درد بی درمان هجران را به داروی وصول به ایوان ، علاج نما . ع

ایام تسعه - ص ۴۲۷

۲. قسمتی از کتاب مستطاب اقدس

قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوتُ ظهوری و سکت امواجُ بحر بیانی . انّ فی ظهوری لحکمه و فی غیبتی حکمه اخری ما اطلع بها الا الله الفرد الخیر . و نریکم من افقی الابهی و نصُرُ من قام علی نُصره امری بجنود من الملا الاعلی و قبیل من الملائکه المقربین .

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است :

بگو ای قوم هنگامی که ملکوت ظهور من غائب شد و امواج دریای بیان من ساکن شد ، مضطرب نشوید . همانا در ظهور من حکمتی است و در غیبتم حکمتی دیگر ، جز خداوند یکتای آگاه کسی از آن مطلع نیست . شما را از افق ابهایم مشاهده می کنم و کسی را که بر یاری امر من قیام نمود با سپاهیان از ملا اعلی و گروهی از ملائکه مقربین یاری می نمایم .

هوالابهی

ای احبای الهی ، اگرچه از سنان و سهام قضا در این مصیبت کبری دریای خون در قلب و روح موجش به اوج اعلی رسیده ، ولکن فیوضات نامتناهی و شئونات رحمانیه از ملکوت ابهی و جبروت اعلی متتابع و مترادف است . آن شمس حقیقت و نیر اعظم جهان الهی را افول و غروب و صعود و نزولی و هبوط و عروجی و غیب و شهودی در ذات اقدسش نبوده ، این ظهور و کمون و طلوع و غروب نظر به عوالم است . آفتاب انور در جمیع اوقات در مرکز خویش در نقطه احتراق است . این شب و روز و مهرجان و نوروز و بهار و خزان و کانون و حزیران بالنسبه به کره ارض است نه مهر تابان . فی الحقیقه یزدان پاک را طلوعی جز در افق ابهی و ملکوت اعلی نه چون غمام غیبت زائل گردد ، خورشید تابان در مرکز تقدیس آشکار شود . پس ای عاشقان جمال جانان ، زبان به شکرانه گشایید که به فیوضات چنین آفتابی فائزید و به ساحل چنین دریایی وارد . طوبی لکم ثم طوبی لکم . ع ع

منتخبات آثار مبارکه مخصوص محافل تذکر - ج ۲ - ص ۱۳۲

۶. مناجات جمال قدم

الها معبودا مسجودا

این مشت خاک را از اهتزاز کلمه مبارکه منع منما و از حرارت محبت محروم مساز دریا‌های عالم بر رحمت محیطه ات شاهد و گواه ، و آسمانها بر رفعت و عظمت مقرر و معترف . ای دریای کرم قطره ای بشطرت توجه نموده و ای آفتاب جود ، وجود جودت را طلب کرده . هستیت مقدس از دلیل و برهان و استوائت بر عرش منزّه از ذکر و بیان . رجای افنده و قلوب و ارتفاع ایادی نفوس بر بخششت گواهی است صادق و شاهدیست ناطق چه که اگر کرم نبود دست ارتفاع را نمی آموخت تراب چه و ارتفاع چه . ای کریم نیر رحمت از افق هر شیئی ظاهر و نجم عطایت از هر شطری ساطع محتاجان بابت عطایت را می طلبند و عشاق رویت لقاییت را ، چون خلق از تو و امید مکنونه قلب از تو سزاوار آنکه امام وجوه اغیار محرمان کویت را بطراز جدیدی مزین نمایی و به اسم بدیعی فائز فرمایی . توئی آنکه از اراده ات ارادات عالم ظاهر و از مشیت مشیات امم نافذ . رجا از قلوب طالبانت قطع نشده و نمی شود گواه این مقام کلمه مبارکه لا تقنطوا . ای کریم عبادت در بحر نفس و هوی مشاهده می شوند نجات را آمل و بخششهای قدیمت را سائل . تویی قادر و توانا و معین و دانا .

ادعیه حضرت محبوب - ص ۳۵۶

۴. منتخبی از مدح و ثنایی از طرف بیت العدل اعظم به مناسبت صدمین سال صعود

حضرت بهاءالله برای تهذیب اخلاق و احیای عالم بسی مصایب و تألمات را تحمل فرمود. وجود مبارکش را به باطل در مظان اتهام قرار دادند، محبوس و مضروب نمودند، در تحت سلاسل و اغلال گذاردند، از دیاری به دیاری دیگر نفی و سرگون نمودند، به آن وجود مکرم خیانت نمودند و مسموم ساختند، اموال به تالان و تاراج رفت و به فرموده آن حضرت "در هر دمی به عذابی جدید مبتلا". این بود استقبال ظالمانه اهل جفا از آب سماوی و مالک الاسماء و الصفات.

ایام حیات مبارک تا آخرین نفس واپسین در این کره خاکی در حبس و تبعید به مدت چهل سنه سپری گردید... وجود مبارکی که بطور مستمر تحت تضییقات و اذیت و آزار امرا و حکام و سلاطین ایران و امپراطوری عثمانی... و مورد بی اعتنایی سایر ملوک بود که آنها را با الواحی بسیار موثر انداز فرمود و با مواعظی حکیمانه و صادقانه آنها را به آنچه سبب آسایش و وحدت و هماهنگی و تجدید حیات و سکون و آرامش ملتها می باشد مخاطب ساخت...

هیچ قدرت و سلطه جهانی و غلبه ملکی، قلم اعلی را از اراده منع ننمود "ما اضعفته قوة و ما منعه سطوة الامم". با آثار مبارکه لا تُعَد و لا تُحصى آب حیات بخش کلمه الله به جهانیان ایثار گردید، آیات وحی مثل غیث هاطل در حدود یکصد جلد مملو از نصایح و مواعظ و انذارت، اصول منقلب کننده، قوانین و احکام، نبوات و اخبار و بشارات، ادعیه و مناجاتهای روحپرور، تبیین و تأویل و تفسیر، مقالات خطبه ها و مواعظ شورانگیز چه بوسیله نطق و خطابه و چه بوسیله مکاتبه و مراجعه به سلاطین و امپراطورها و وزراء در شرق و غرب عالم و به رؤسای مجامع روحانی و فرق و تیره های مختلف و به سران مجامع علمی - سیاسی - فرهنگی - عرفانی - تجاری و انسان دوست در حوزه های فعالیت بشری القاء نمود آنچه را که سبب آسایش و اتحاد و اتفاق و عمار عالم و وحدت امم است.

مقدم بر کتب و آثار مبارکه لامعه مشرقه، نزول کتاب اقدس منشور مدنیت آتیه جهانی می باشد که در آن قوانین الهی را برای این عصر اعلان فرموده است. قلب و جان و روان به اهتزاز می آید از مشاهده دورنمایی که طی این

دوران صد ساله با انتشار توضیح ترجمه انگلیسی این ام‌الکتاب تحقق می‌پذیرد. ما با فرح و انبساط اعجاب انگیزی این فیضان رحمت الهی را تایید و به صدایی رسا و ندایی بلند می‌سراییم "لک الحمد یا مقصود العالم و لک الشکر یا محبوب افئدة المخلصین".

باشد که اهل ارض از طنین نام مبارکش از نوم غفلت بیدار شوند و از رؤیای آشفته خویش به درآیند و از تئلوءِ انوار یوم جدید و ... استضلال در ظلّ کلمه رحمانی مفتخر گردند. زیرا "هذا سلطانُ الايام قد آتی فیهِ محبوبَ العالمین و هذا لَهُوالمقصودُ فی ازل الآزال".

اگرافق اعلی از زخرف دنیا خالی است ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم . گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم ایم الله در ثروت خوف مستور است و خطر مکنون . اُنْظُرُوا ثُمَّ اذْكُرُوا مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَّ عَدَدَهُ . ثروت عالم را وفایی نه ، آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم . مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات ، اِخماد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد. و از افق لوح الهی نیر این بیان لائح و مشرق ، باید کل به آن ناظر باشند . ای اهل عالم ، شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماسست . به تقوی الله تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید . براستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالایید . عفا الله عما سلف . از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند . مقام انسان بزرگ است . چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر ، امروز روزی است بزرگ و مبارک ، آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود . مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد . انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود . شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مُضِیئه . مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان . هر مُقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در سفینه حَمراء مذکور . خُذْ قَدَحَ عَنایتی باسمى ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع . ای اهل عالم ، مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید . نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جهال ارض چون مُربای نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل . یا اولیاء الله و امناء ه ، ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند ، درباره ایشان دعا کنید . حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت . نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب . هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عَصَمَهُ من حکم المحو و زینه بطرازالاثبات انه هو العلیم الحکیم . مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم . طوبی للامراء و العلماء فی البهاء اولئک امنائی بین

عبادی و مشارق احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الّذی احاط الوجود . در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مُشرق است . یا اغصانی ، در وجود قوّت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور، به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او . وصیّه الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طُراً به عُصْن اعظم ناظر باشند . انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس " اذا غِضَ بَحْرُ الوصال و قُضِيَ الْكِتَابُ الْمَبْدِئِ فِي الْمَالِ تَوَجَّهُوا اِلَى مَنْ ارَادَهُ اللهُ اَلَّذِي اَنْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْاَصْلِ الْقَدِيمِ . " مقصود از این آیه مبارکه عُصْن اعظم بوده . کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضلُ الْکَرِيمُ قد قدّرالله مقام الْعُصْن الْاکْبَر بعد مقامه . اَنَّهُ هُوَ الْاَمْرُ الْحَكِيمُ قد اصْطَفَيْنَا الْاکْبَر بعدالاعظم امراً من لدُنْ عَلِيمٍ خَبِيرٍ . محبت اغصان بر کل لازم و لکن ما قدرالله لهم حقاً فی اموال الناس . یا اغصانی و افنانی و ذوی الْقَرَابَتِی نُوصِيْکُمْ بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفعُ به مقاماتِکُمْ . براستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبّه طاهره مرضیه بوده و هست . بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی ننمایید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید . امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَالله ناظر باشند ، و این کلمه علیا بمتابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است . احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می شوند . اَنَّهُ یَقُولُ الْحَقُّ و یَهْدِی السَّبِيلَ و هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِیزُ الْجَمِیلُ . احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه . و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور . طوبی لِمَنْ فاز بما أُمِر به من لَدُنْ آمَرٍ قَدِیمِ . و همچنین احترام حَرَم و آلُ الله و افنان و منتسبین و نوصیکُم بخدمه الامم و اصلاح العالم . از ملکوت بیانِ مقصود عالِمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است . نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اِصْغَا نمایید . انها خیرٌ لکم عَمَّا عَلَی الْاَرْضِ . یشهدُ بِذَلِکَ کتابِی الْعَزِیزُ الْبَدِیعُ .

ادعیه حضرت محبوب - ص ۳۹۲

۷. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

ای بلبل خوش الحان گلشن عشق ، وقت آن است که از فُرقت پر حُرقت سلطان گل در صحن چمن بنالی و بزاری و بسوزی و بگدازی و این ترانه آغاز کنی و به این نوا بنوازی و کارِ دلها بسازی :

ای مهر منور ای روح مصور ای نور مشهر

فریاد ز هجرانت

ای شمس حقیقت ای نور هویت ای شمع هدایت

فریاد ز هجرانت

والبهاء علیک و علی احباء الله من هذالعبد البائس الفقیر . ع ع

بهاء الله شمس حقیقت - ص - ۵۳۴

۱۰. مناجات

پاکا پادشاها

هر آگاهی بر یکتائیت گواهی داده . توئی آن توانایی که جودت وجود را موجود فرمود و خطای عباد عطایت را باز نداشت . ای کریم از مطلع نورت منور نما و از مشرق غنایت ثروت حقیقی بخش . توئی بخشنده و توانا .

ادعیه حضرت محبوب ص ۳۱۱

...نفس مبارک جمال ابهی روح ملکوت الوجود لاحبائه الفداء حمل جمیع بلایا فرمودند و اشدّ رزایا قبول کردند اذیتی نماند که بر آن جسد مطهر وارد نیامد و مصیبتی نماند که بر آن نازل نگشت بسا شبها که در تحت سلاسل از ثقل آغلال نیارمیدند و چه بسیار روزها که از صدمات گُند و زنجیر دقیقه ای آرام نیافتند از نیاوران تا طهران آن روح مصوّر را که در بالین پرند و پرنیان پرورش یافته بود سراپای برهنه با سلاسل و زنجیر دواندند و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قاتلین و سارقین و عاصین و یاغین محشور نمودند و در هر دقیقه ای اذیتی جدید روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت یقین کل بود بعد از مدتی از وطن به دیار غربت فرستادند سنین معدودات در عراق هر آنی سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سیفی بر جسد مطهر نازل ابداً دقیقه ای امنیت و سلامت مأمول نبود و اعداء با کمال بغضاء از جمیع جهات مهاجم به نفس مبارک فرداً و حیداً مقاومت کل می فرمودند. بعد از جمیع بلایا و صدمات از عراق که قاره آسیا است به قاره اروپا انداختند و در آن غربت شدیده و مصیبت عظیمه اذیات شدیده و مهاجمات عظیمه و دسایس و مفتریات و عداوت و ضغینه و بغضای اهل بیان ضمیمه صدمات وارده از اهل فرقان شد . دیگر قلم عاجز از تفصیل است البته شنیده و مطلع شده اید و حال مدت بیست و چهار سال بود که در این سجن اعظم به اعظم محن و بلایا اوقات مبارک گذشت . مختصر این است که مدت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلومیة الفداء در این جهان فانی یا اسیر زنجیر بودند و یا در زیر شمشیر و یا در شدت محن و آلام بودند و یا در سجن اعظم هیکل مطهر از شدت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرم از کثرت مصائب به مثابه تاری گشته بود . مقصود مبارک از حمل این ثقل اعظم و جمیع این بلایا که چون دریا موجش به اوج آسمان می رسید و حمل سلاسل و اغلال و تجسم مظلومیت کبری ، اتفاق و اتحاد و یگایگی من فی العالم بود و ظهور آیه توحید الهی بالفعل بین امم . تا وحدت مبدأ در حقایق موجوده نتیجه خاتمه گردد و نورانیت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کند . حال ای احبای الهی وقت کوشش و جوشش است همت بگمارید و سعی کنید و چون جمال قدم روحی لتراب مقدم احبائه الفداء شب و روز در مشهد فداء بودند ما نیز سعی کنیم و جانی نثار نماییم و وصایا و نصایح الهی را به گوش هوش بشنویم و از هستی محدود خود بگذریم و از خیالات باطله کثرات عالم خلق چشم پوشیم و این مقصد جلیل و مقصود عظیم را خدمت کنیم.

مکاتیب حضرت عبدالبها ج ۱ - ص ۳۷۰-۳۷۳

۹. سیاه چال و قره کهر (دکتر یونس افروخته)

این دوهیولای پر خوف و خطر که به مرور زمان از صفحه روزگار نابود شد و مانند حیوانات عظیم الجثه ماقبل طوفان نوح، مفقود و معدوم گشت سزاوار آنکه نامش از خاطر یاران الهی محو نگردد و تصویر این دو هیولای مهیب در موزه های مخیله اهل بهاء در قرون و اعصار آتیه باقی بماند. این دو اژدهای بی حیا را من در زمان طفولیت یکی را از دور دیدم و یکی را از نزدیک مشاهده کردم و ملامسه نمودم. سیاه چال نام محبس زیرزمینی دوره سلطنت ناصری بود که قاتلین و سارقین و قطاع الطريقِ یاغی و طاغی که محکوم به موت و مستحق شکنجه و عذاب بودند چندی در این محل تاریکِ ظلمانیِ مرطوب و عفن در انتظار ملک الموت به سر می بردند و در این دالان تاریک پیچاپیچ که نه روشنایی روزو نه شمع شب افروز، جرئت تجلی و نفوذ نداشت محبوسین با تقصیر و بی تقصیر، هر دو طبقه، مقدرات خود را موکول بدان می دانستند که یا لمحہ رحمی در دل ناصرالدین شاه درافتد تا مستخلص شوند و دنیای روشن را بار دیگر مشاهده کنند یا اینکه این عمر پرمشقت به سر آید و فرشته مرگ از در درآید.

و اما قره کهر: قره کهر نام زنجیر مخصوص این زندان است که از حیث ضخامت و درشتی و سنگینی، نام زنجیر به آن تعلق نگرفته، قره کهر نامیده شده بود و سزاوار گردنهای باریک محبوسین سیاه چال بود. طول این زنجیر تقریباً ده ذرع، دارای پنج الی هفت طوق گردنبند آهنی ضخیم و هر طوقی دارای یک قفل مخصوص سنگینی بود که با کلید زندانبان بسته می شد و هفت نفر را قطار می نمود؛ در دست هر محبوسی یک چوب دو شاخه بود که حلقه طوق گردنبند روی آن قرار می گرفت و یک سر دیگر چوب را محبوسین بغل می گرفتند یا اینکه روی زمین نشسته روی آجرهای مرطوبِ زیرزمین می گذاشتند. البته ایستادن و راه رفتن ممکن نبود زیرا هیچ پهلوان زبردستی طاقت حملِ بارِ سنگینِ حلقه های قره کهر را نداشت جز آنکه همواره چمباتمه نشسته، دسته چوب را با دست چسبیده، چانه را روی دو شاخه قرار دهند و دیده را بر آسمانِ ظلمانیِ این محلِ تاریکِ عفن بیفکنند. این بود مجملی از اوضاع این سیاه چال که جمال اقدس ابهی، آن جوهر مظلومیت کبری چندی در این زندان بسر بردند و چندین سال بعد معدودی از مومنینِ موقنین به شرف تقبیلِ این آستان و تحمیلِ این بارِ گران مفتخر و سرافراز گردیدند.

۱۲. کلمات مبارکه عالیات

پاک و مقدسی تو ای پروردگار من چگونه حرکت نماید قلم و جاری شود مداد ، بعد آنکه منقطع شد نسیمهای
مرحمت و غروب نمود لطیفه های مکرمت و طلوع نمود آفتاب ذلت و خواری و بیرون آمد شمشیر بلا از نیام و سماء
حزن مرتفع شد و از غمام قدرت تیرها و نیزه های فتنه و انتقام ببارید ، به قسمی که علامتها و انجُم سرور از قلوب
غروب نمود و مقدارهای بهجت از افنده روزگار زائل شد و ابواب رجا بسته گشت و عنایت نسیم صبا از حدیقه وفا
مقطوع گردید و بادهای تند فنا بر شجره بقا بوزید . قلم به ناله مشغول است و مداد به صیحه و ندبه معروف و لوح از
این خروش مدهوش و جوهر هوش از چشیدن این درد و الم در جوش و عندلیب غیب در این سروش که وای وای
از آنچه ظاهر و هویدا گشت . و این نیست مگر از مکرمت های مکنونه تو ای پروردگار من .

ادعیه حضرت محبوب - ص ۲۰۹-۲۱۰

جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی در خاطرات خویش راجع به شب سالگرد صعود حضرت بهاءالله چنین می نویسد :

شبِ صعودِ طلعت مقصود ... از مجاور و مهاجر و مسافر که تقریباً دویست نفر بودند هر یک فانوسی به سر گذاشتند و دو نفر دو نفر ردیف شدند و حضرت آقا میرزا محمود تلاوت مناجات نمودند و مشرقِ عبودیت (حضرت عبدالبهاء) در یمین و یسار صف استماع مناجات می فرمودند و گاهی هم به اشاره صف را منظم می فرمودند و به این حال به اطراف روضه مبارکه صف کشیدند و خود زجابه لاهوتیه ، تلاوت زیارتنامه فرمودند و به دست مبارک فانوس ها را گرفتند و مرتباً گذاشتند و بعد مراجعت فرمودند به مسافرخانه بهجی . و آن شب چون شب بیدار بودن بود ، تدارک قوت جزئی که سد جوع نماید شده بود و تا صبح به تضرع و ابتهال مشغول بودند و به جهت رفع کسالت گاهی بیرون تشریف می بردند و احباب حرکتی می نمودند و تر و تازه می شدند و تشریف فرما می شدند و به تعزیت مشغول بودند و نزدیک به صبح وقت صعود باز به اطراف روضه مبارکه مشرف شدند و طراً نوحه و ندبه و گریه و زاری نمودند و مراجعت فرمودند و بعد از طلوع آفتاب بعضی نیم ساعت بیشتر استراحت نمودند و دو ساعت از روز گذشته باز به اطراف روضه منیع مشرف شدند .

بهجت الصدور - ص ۴۷۸

الها معبودا ملکا

حمد و ثنا سزاوار تو است چه که از مشتی تراب خلق را خلق فرمودی و گوهر بینش و دانش عطا نمودی . ای کریم از تو می طلبیم آنچه را که سبب حیات ابدی و زندگی سرمدی است ما را محروم منما . وجود از جودت موجود او را از طراز عنایت منع مفرما و کل را به تجلیات انوار تیر توحید منور گردان . لک الامر فی المبدأ والمعاد و لک الحکم

یا مالک الایجاد و مالک العباد . ادعیه حضرت محبوب ص ۳۲۸

چرا قصر بهجی چنین غمزده است ؟	چرا عالم امروز ماتمکده است ؟
چرا خاک ماتم به سرهاستی ؟	جهان را چرا جامه سوداستی ؟
چرا روضه النور گشته است تار ؟	چرا غصن اعظم غمین است و زار ؟
دل اهل فردوس پر خون شده ؟	چرا قبله جان دگرگون شده ؟
چرا قلب لاهوتیان شد کباب ؟	چرا چشم اهل بهاء شد پر آب ؟
همه انس و جان در سکوت وعزا است	جهان گویی امروز ماتم سراسر است
که دانی که از چیست این وای ما	دلا گوش کن ناله نای ما
نیاید دگر نغمه حق به گوش	شده بلبل قدس معنی خموش
کتاب البدایه قضی فی المال"	به عشاق گو "غیض بحر الوصال
که پنهان شد از دیدگان روی یار	مرا دیده دیگر نیاید به کار
چو در باغ عالم سراینده نیست	دگر گوش هشیاریم بهر چیست ؟
نخواهد دگر باره از هم گشود	لبی کو به آیات حق باز بود
همی دید کینونت ما و من	دو چشمی که از پشت دیوار تن
تو گویی ز کون و مکان خسته شد	به امر خداوند خود بسته شد
به شاهان فرستاد یکسر پیام	زبانی که در طی یوم القیام
جهان جملگی مانده اندر شگفت	ز گفتار ماند و خموشی گرفت

خدایا مگر من زدر رانده ام که بعد از بهاء در جهان مانده ام

من از گوش و از دست و از دیدگان شنیدستم این نغمه را هر زمان

که محبوب دلهای پاکان بهاست شه لامکان ، نور یزدان بهاست

۱۱. لوح مریم هو

مریما ، عیسی جان به لامکان عروج نمود . قفس وجود از طیر محمود خالی ماند و بلبل قدم به صحرای عدم رونمود و عندلیب الهی بر سدره ربانی به خروش آمد . سرادق عزت بردرید و همای رفعت از شاخسار بهجت برپرید . افلاکهای بلند بر خاک تیره بنشست و نعره ها از دل پردرد برخاست . آب گوارا به خون تبدیل شد و صحن فردوس برین به خون آمیخته . بلی تیر قضای الهی را سینه منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شائق . هر کجا خدنگی است بر صدر احباب وارد و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد . عاشقان را چشم تر باید و معشوقان را ناز و کرشمه شاید . حبیب اگر صد ناله سراید محبوب بر جفا بیفزاید . اگر شربت وصال خواهی تن به زوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پای نه . مریما حزن را به سرور ، بچش و غم را از جام فرح در کش . اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابرباش و رخ را مخراش و آب از دیده میاش و از بی صبران مباش پیراهن تسلیم پوش و باده رضا بنوش و عالمی را به درهمی بفروش . دل به قضا در بند و به حکم قدر پیوند ، چشم عبرت برگشا و از غیر دوست در پوش که عنقریب در محضر قدس ، حلقه زنیم و به حضرت انس رو آریم و از بربط عراق ، نغمه حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم . ناگفتنی بگوییم و نادیدنی ببینیم و ناشیدنی بشنویم و به آهنگ نور ، هیکل روح را به رقص آوریم و در حریم جان ، بزم خوشی بیاراییم و از ساقی جلال ، ساغر جمال برگیریم و به یاد رخ ذوالجلال خمر بی مثال در نوشیم . چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و به آهنگ ملیح برخوان :

گرتیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله

۱۶. مناجات حضرت ورقه علیا

ای پروردگار مهربان و ای غمگسار دلسوختگان ترحمی و تفضلّی فرما صبر و اصطباری عنایت کن تحمل و قراری ده با دست فضل و کرم مرهمی به این زخم نه و علاج این درد بی درمان فرما . احبایت را تسلیت بخش و یاران و کنیزانت را تعزیت ده این قلوب مجروح را التیام بخش و این فوادهای مقروح را به دریاق جود و مرحمت شفا عطا کن . اشجار پژمرده از اریاح خزان را به هُبوب نسائم رحمن طراوتی بخش و ازهار افسرده از سُوم هجران را لطافت و نضارتی عطا کن ارواح را به بشارت ملکوت ابهی قرین آفراح نما و اشباح را به هواتف افق اعلی انشراح و انبساطی ده . توئی فضال و توئی رحمن و توئی مُعطی و مهربان .

۲۰. پس از صعود

پس از صعود مبارک تا مدت یک هفته جمّ غفیری از اهالی بلد از غنی و فقیر در این رزیه کبری با عائله مقدسه شریک و سهم بودند و همگی از خوان نعمت مُنعم العالمین متنعم . بسیاری از اعظم و اکابر قوم از شیعه و سنی و نصاری و یهود و دروز و همچنین شعرا و فضلا و علما و رجال دولت و عمال حکومت در مقام تعزیت و تسلیت برآمدند و لسان به مدح و ثنای محبوب امکان گشودند و مراتب تأثرات قلبیه خویش را به زبان عربی و ترکی نظماً و نثراً تقدیم داشتند حتی از بلاد سائره مانند دمشق و حلب و بیروت و قاهره نیز عرایض شتی بساحت انور حضرت عبدالبهاء که حال نماینده امر آب بزرگوارش شناخته می شد واصل گردید و کل به ذکر اوصاف و نعوت آن وجود مقدس و تجلیل و تکریم مقامات مقدسه جمال اقدس ابهی جل شأنه الاعلی ناطق بود .

قرن بدیع - ج ۲ - ص ۴۱۵

الهی الهی اولیای خود را حفظ فرما ، تویی آن کریمی که عفوت عالم را احاطه نموده ، بر عبادت رحم فرما و تایید نما بر اعمال و اخلاق و اقوالی که لایق ایام تو است . به یک کلمه علیا بحر بخششت مواج و به یک اشراق از نیر امر ، آفتاب غفران ظاهر و هویدا . همه بندگان تواند و به امید کرم زنده اند . دست قدرت از جیب قوت بر آر و این نفوس در گِل مانده را نجات ده . تویی مالک اراده و سلطان جود ، لاله الا انت العزیز الوهاب .

ادعیه حضرت محبوب - ص ۳۴۱

هو المحزون فی حزنی

ای مریم مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کل حین براین جمال مُبین باریده . اخراج از وطنم سببی جز حب محبوب نبوده و دوری از دیارم علتی جز رضای مقصود نه ، در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت ، در ظهورات فضلیه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیه شعله فروزنده . شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بُروزات حکمت غلّ اولی البغضا . هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی به راحت از فراش سر برنداشتم . قسم به جمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را به نار افکند . اگر درست مشاهده نمایی عیون عظمت خلف سراق عصمت گریان است و انفس عزت در مکمن رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منیع .

ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لایحصى به عراق عرب به امر ظالم عَجَم وارد شدیم و از غلّ اعدا به غلّ احبا مبتلا گشتیم و بعد الله یعلم ما ورد علیّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق به او گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر به صحراهای تسلیم نهادم به قسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیا در گُرتم خون دل بیاریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دوسنه او اقل از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد . ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربانی را اِجهار، محبوب نه و مقصود از اسرار ، کنوز مستوره در نفسم مقصود است لاغیر .

ای مریم قلم قدم می فرماید که از اعظم امور ، تطهیر قلب است از کل ماسوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدس کن تا قابل بساط انس شوی ، ای مریم از تقیید تقلید به فضای خوش تجرید وارد شو . دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا به سلطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و به قوت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکمن قدس یقین درآ . ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود و لکن جمیع این اوراق و

اثمار به حرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربانیه و عُصن سدره عز و حدانیه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محل خود به سلطان وقار و سکون ساکن و مستریح است ولکن از هُبُوبِ نسیم اراده محبوب بی زوال امثال و اشکال لایحُصی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده می شوند و حال جمیع ناس به امواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از حرکت او آیات مختار ظاهر، محبوب گشته اند. ای مریم با نفس رحمن مؤانس شو و از مجالست و مجانست شیطان در حفظ عصمت منان مقرر گیر که شاید ید الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی به فضای عز ابهایی کشاند. ای مریم از اظلال فانیه به شمس عز باقیه راجع شو. وجود جمیع اظلال به وجود شمس، باقی و متحرک به قسمی که اگر درآنی اخذ عنایت فرماید جمیع به خیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی به مظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند. ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سُرَادقِ امکانی نبینی و در جمیع اشیا آثار حزن ملاحظه نمایی.

بلی زود است که انامل وجود از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نماید و بلقay غلام فائز نشود باری امر به مقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از مابین یاجوج نموده متفرد از کل، جز نسوانی که لابد باید با عبد باشند حتی خدمه حرم را هم همراه نمی برم تا بعد خدا چه خواهد. غلام حرکت می نماید در حالتیکه معین قطرات دُموع من است و مصاحبم زفرات قلب و انیسم قلم و مونسیم جمال و جندم تو کلم و حزیم اعتمادم کذلک القینا علیک من اسرار الامر لتکونن من العارفين. ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که به هیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریسته. باری این جان و سر را فی ازل الازل در راه دوست دادیم و هرچه واقع شود به آن راضی و شاکریم. وقتی این سر بر سر سنان بود، و وقتی در دست دشمن، وقتی در نارم انداختند، و وقتی در هوایم معلق آویختند و کذلک فعلوا بنا المشرکون. باری ای مریم این لوح را به ناله بدیعه و گریه ربیعه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا به راحت نوحه نمایی و در حزن با جمال قدم شریک باشی.

بهاء الله شمس حقیقت - ص ۱۳۴ و ۱۳۵

امری که آغازش با مخالفت اعدا مواجه و دوران صباوتش به محرومیت از مبشر و قائد نازینش مقارن گردید در حینی که مخاطرات عظیمه از هر جهت آن را احاطه نموده و عناد و اضطهاد دشمن پرکین آن را به محو و اضمحلال سوق می داد با طلوع نیر اعظم از مطلع اراده سلطان قدم حیات تازه یافت و جلال و عظمت بی اندازه حاصل نمود جمال اقدس ابهی با وجود مصائب کثیره متزایده و تبعیدات متتابعه مترادفه که مدت پنجاه سال آن محیی رمم را به اشدّ آلام و محن گرفتار نموده بود به تجدید اساس جامعه پرداخت و به ابلاغ کلمه و وضع حدود و احکام الهیه و نشر اصول و مبادی سامیه رحمانیه و تاسیس موسسات بدیعه منیعه قیام فرمود و چون آفتاب هدایت به وسط السماء عروج نمود و امر الهی به اعلی ذروه درخشش و کمال واصل گردید ناگهان مشیت بالغه سبحانیه آن را از شارع قدیرش محروم گردانید ، صریر قلم اعلی ساکت شد و هدیر ورقاء بقا صامت و اصحاب و احباب در دریای احزان مستغرق و به حرقت بی پایان مبتلا گشتند . دشمنان مایوس و مخذول دفعتهً آخری مطمئن و مسرور شدند و زمامداران امور و رؤسای ادیان غیبت شمس لامکان را از افق عالم امکان مغتنم شمردند و در اجرای نوایای سیئه خویش کمر همت محکم بستند .

به طوری که حضرت غصن الله الاعظم بیان فرموده اند جمال اقدس ابهی نه ماه قبل از وقوع این فادحه کبری می فرمودند که دیگر نمی خواهم در این عالم بمانم و از آن تاریخ به احبائی که به محضر مبارک مشرف می شدند ذکر وصایا و بیاناتی می نمودند که از جمیع آنها عرف وداع استشمام می شد ولی صریحاً اظهاری نمی فرمودند تا آنکه شب یازدهم شوال ۱۳۰۹ هجری (مطابق با هشتم مه ۱۸۹۲ میلادی) تب خفیفی در وجود مبارک نمودار گردید و با آنکه روز بعد شدت یافت بزودی قطع شد این بود که به بعضی از احبا و زائرین اذن حضور عنایت فرمودند ولی چیزی نگذشت که معلوم گردید صحت مبارک اختلال حاصل نموده تب مجدداً شدت یافت و آثار نقاوت از هر جهت محسوس و عوارض مختلفه بر هیکل الطف اعزّ اقدس طاری شد تا طیر علی قصد معارج علیا فرمود سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک نمود و روح مقدسش پس از شدائد عالم ادنی و مصائب و بلایای لاثُحصی که دوره حیات انورش را از هر جهت احاطه نموده بود آزاد گردید و بمالک آخری " المقامات الّتی ما وقعت علیها عیونُ اهل

الاسماء" عروج فرمود و آنچه در لوح مبارک رویا که نوزده سنه قبل در تجلیل یوم ولادت حضرت مبشر اعظم از سماء مشیت جمال قدم جل کبریائه نازل و به لسان (ورقه نورا) ملبس به (ثياب بیضاء) مذکور و مسطور گردیده بود تحقق یافت و این رزیه کبری و مصیبت عظمی مقارن طلوع فجر لیلہ دوم ذی القعدة ۱۳۰۹ هجری (مطابق با ۲۹ مه ۱۸۹۲ میلادی) هشت ساعت بعد از غروب آفتاب در حینی که از سن مبارک هفتاد و پنج سال گذشته بود اتفاق افتاد .

دنباله شرح صعود

جمال مبارک جل شانه الاعظم شش روز قبل از صعود در حالی که در بستر به یکی از اغصان تکیه فرموده بودند جمیع اصحاب و زائرین و طائفین حول را که در قصر، باکیاً ذاکراً مجتمع شده بودند احضار فرمودند و در این تشریف که شرفیابی آخر احباب و به منزله آخرین تودیع ملیک منان از بندگان خویش بود لسان عظمت در نهایت شفقت و مکرمت به این بیانات عالیات ناطق، از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی موید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد " اماء الرحمن و اهل حرم را نیز که در بالین مبارک گرد آمده بودند به همین گونه خطابات عطوفت آمیز مخاطب و به آنان فرمودند در وصیت نامه ای که به غصن اعظم عنایت شده کل را به آن وجود مقدس سپرده اند ، مطمئن و امیدوار باشند .

خبر صعود مبارک فوراً طی تلگرافی که بکلمات (قد أَفَلَّتْ شمسُ البهاء) مُصَدَّر بود بسطان عبدالحمید مخابره گردید و ضمناً به مشارالیه اطلاع داده شد که قصد دارند رَمَس مبارک را در حوالی قصر مقرر دهند سلطان به مجرد حصول خبر ، موافقت خویش را اعلام نمود بنابراین عرش مقدس را در شمالی ترین حجره بیت مسکونی صهر مبارک که خود نیز شمالی ترین بیوت ثلاثه واقع در جوار مغرب قصر پر انوار بهجی محسوب می گردد استقرار دادند و مراسم استقرار عرش اعز اطهر الطف در همان یوم صعود پس از غروب آفتاب انجام گردید .

قرن بدیع - ج ۲ - ص ۴۰۹-۴۱۴

الثناء الذى ظهر من نفسك الأعلى و البهاء الذى طلع من جمالك الأبهى ؛ عليك يا مظهر الكبرياء و سلطان البقاء و ملك من فى الأرض و السماء ، أشهد أن بك ظهرت سلطنة الله و اقتداره و عظمته الله و كبريائه و بك أشرقت شمس القدم فى سماء القضاء و طلع جمال الغيب عن أفق البداء . أشهد أن بحركته من قلمك ظهر حكم الكاف و النون و برز سر الله المكنون و بدت الممكنات و بعثت الظهورات و أشهد أن بجمالك ظهر جمال المعبود و وجهك لاح وجه المقصود و بكلمته من عندك فصل بين الممكنات و صعد المخلصون إلى الذروة العليا و المشرقون إلى الدركات السفلى و أشهد بأن من عرفك فقد عرف الله و من فاز بلقائك فقد فاز بلقاء الله فطوبى لمن آمن بك و بآياتك و خضع بسطانتك و شرف بلقائك و بلغ برضايتك و طاف فى حولك و حصر تلقاء عرشك فويل لمن ظلمك و أنكرك و كفر بآياتك و جاهد بسطانتك و حارب بنفسك و استكبر لدى وجهك و جادل ببرهانك و فر من حكومتك و اقتدارك و كان من المشركين فى ألواح القدس من اصبح الأمر مكتوباً . فيا إلهي و محبوبي فأرسل إلى عن يمين رحمتك و عنايتك نفحات قدس الطافك لتجذبني عن نفسي و عن الدنيا إلى شطر قربك و لقائك إنك أنت المقتدر على ما تشاء و إنك كنت على كل شئ محيطاً . عليك يا جمال الله ثناء الله و ذكره و بهاء الله و نوره . أشهد بأن ما رأت عين الإبداع مظلوماً شبهك ، كنت فى أيامك فى غمرات البلايا مرة كنت تحت السلاسل و الأغلال و مرة كنت تحت سيوف الأعداء و مع كل ذلك أمرت الناس بما أمرت من لدن عليم حكيم . روى لضررك الفداء و نفسى لبلائك الفداء أسأل الله بك و بالذين استضأت و جوههم من أنوار وجهك و اتبعوا ما أمروا به حباً لنفسك أن يكشف السُّبُحات التى حالت بينك و بين خلقك و يرزقنى خير الدنيا و الآخرة . إنك أنت المقتدر المتعالى العزيز الغفور الرحيم . صل اللهم يا إلهي على السدرة و أوراقها و أغصانها و أفنانها و أصولها و فروعها بدوام أسمائك الحسنى و صفاتك العليا ثم احفظها من شر المعتدين و جنود الظالمين إنك أنت المقتدر القدير . صل اللهم يا إلهي على عبادك الفائزين و إمامك الفائزات . إنك أنت الكريم ذو الفضل العظيم لا إله إلا أنت الغفور الكريم .